

ادیان ابراهیمی

(۲۱)

Pannenberg, Wolfhart

پانن برگ، ولفهارت، ۱۹۲۸-م

درآمدی به الاهیات نظام مند / ولفهارت پانن برگ؛ مترجم عبدالرحیم سلیمانی
اردستانی. - قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶.

(مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب؛ ۳۸: ادیان ابراهیمی ۲۱)

An introduction to systematic theology, c 1991.

ISBN:978-964-8090-36-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.

کتابنامه به صورت زیر نویس

نمایه.

۱. مسیحیت — عقاید. ۲. مسیحیت — کلام. الف. سلیمانی اردستانی،

عبدالرحیم، ۱۳۳۸ - مترجم. ب. مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

ج. عنوان.

۲۵۴ پ/ BT۶۵

۱۳۸۶

کتابخانه ملی ایران

در آمدی به الاهیات نظام مند

ولفهارت پانن برگ

عبدالرحیم سلیمانی اردستانی



مرکز مطالعات و تحقیقات
ادیان و مذاهب

الاهیات نظام مند

● مؤلف: ولفهارت پانن برگ

● مترجم: عبدالرحیم سلیمانی اریستانی

● ناشر: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

● نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۸۶

● مدیر فنی و هنری: محمد مهدی ربانی

● حروفچینی: روح الله سعادت‌مند

● تعداد: ۳۰۰۰ جلد

● قیمت: ۹۰۰ تومان

● مرکز پخش: پکتا، خ انقلاب، ابتدای حافظ شمالی، نبش کوچه یامشاد،

شماره ۵۲۵

www.religions.ir

Pub@religions.ir

سخن ناشر

برقراری گفت‌وگوی عالمانه و تفاهم و همدلی با پیروان ادیان الهی و بهره‌گیری از تجربیات علمی آنان نیازمند آشنایی دقیق و بی‌واسطه با تعلیم و آموزه‌های اعتقادی آنان است.

مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب به منظور آشنایی فرهیختگان حوزه و دانشگاه با تعالیم سایر ادیان به ترجمه و نشر برخی از آثار آنان دست زده است.

کتاب درآمدی به الاهیات نظام‌مند اثر «ولفهارت پانن برگ»، یکی از الاهی دانان برجسته پروتستان و از تأثیرگذاران بر الاهیات جدید مسیحی، مشتمل بر چهار درس - گفتار اوست که خطوط اصلی اندیشه‌های وی در الاهیات نظام‌مند را بیان می‌کند.

از مترجم ارجمند جناب آقای دکتر عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، عضو هیئت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، گروه ادیان ابراهیمی، قدردانی می‌نماییم.

معاونت پژوهشی
مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

سیاس

بر خود لازم می‌دانم از اساتید و دوستان محترم می‌که از یاری‌شان در بهبود این اثر یاری بردم تشکر کنم:

از استاد معظم جناب دکتر ملکیان که متن ترجمه را به دقت مطالعه و نکات بسیار سودمندی را گوشزد کردند و خطاهای ترجمه را اصلاح فرمودند، از جناب آقای دکتر محمودی که متن را مطالعه و نکات مفیدی را یادآور شدند و از دوست عزیزم جناب آقای محمدی مظفر که زحمت مقابله متن و نیز نمایه آن را عهده‌دار شدند تشکر و قدردانی می‌کنم. در پایان از زحمات برادران ارجمند معاونت پژوهشی و انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب قدردانی می‌کنم.

عبدالرحیم سلیمانی

فهرست مطالب

سخنی از مترجم: از نقد تاریخی تا الاهیات تاریخی	۹
۱. نیاز به الاهیات نظام‌مند	۴۵
۲. مشکلات آموزه‌ای مسیحی درباره خدا	۶۵
۳. آموزه خلقت در عصر کیهان‌شناسی علمی	۸۳
۴. مسیح‌شناسی در یک چارچوب نظام‌مند	۱۰۱

سخنی از مترجم از نقد تاریخی تا الاهیات تاریخی

ولفهارت پانن برگ یکی از عالمان برجسته الاهیات مسیحی معاصر است که اندیشه‌های بدیع و آثار متعدّدش در روند الاهیات جدید مسیحی تاثیرگذار بوده است. او نیز، مانند بسیاری از پدیدآورندگان الاهیات جدید مسیحی، پیرو شاخه پروتستان است. پانن برگ به سال ۱۹۲۸ در استتین^۱، که در آن زمان جزو خاک آلمان بود و امروزه در لهستان واقع است، متولد شد. او در فضای حکومت استبدادی نازی‌ها رشد کرد و پس از جنگ جهانی دوم در دانشگاه‌های برلین و گوتینگن به تحصیل پرداخت. او با ترک تفکرات غیردینی بر ایمان مسیحی گردن نهاد و در سال ۱۹۵۰ برای تحصیل الاهیات نزد عالم برجسته الاهیات، کارل بارت، به بازل رفت و سپس تحصیلات خود را در هایدلبرگ ادامه داد. در این دانشگاه او با عده‌ای از دانشجویان پژوهشی را آغاز کردند که تحت عنوان وحی به مثابه تاریخ در سال ۱۹۶۱ منتشر شد. از آنجا که این مجموعه را پانن برگ ویراستاری کرده بود، این گروه از دانشجویان به «حلقه پانن برگ» معروف شدند. به هر حال این اثر مبنای اندیشه‌های پانن برگ را شکل داد و هر چند گروه او به خاطر اختلافات فکری

ادامه نیافت، اما او اندیشه‌های خود را پی‌گرفت و مکتب جدیدی را در الاهیات مسیحی به وجود آورد که «الاهیات تاریخی» خوانده می‌شود. او از سال ۱۹۵۵ در دانشگاه‌های مختلف به تدریس الاهیات پرداخته، و آخرین سمت او استادی الاهیات نظام‌مند در دانشگاه مونیخ بوده است.

در میان آثار او، غیر از اثر فوق، کتاب عیسی، خدا و انسان، و کتاب الاهیات نظام‌مند بسیار معروف‌اند. او در اثر کوچکی، که در واقع چهار درس خطابه بوده، و در آمدمی به الاهیات نظام‌مند نام گرفته است، اصول بنیادین الاهیات نظام‌مند خود را بیان می‌کند. از آنجا که این اثر برخی از اندیشه‌های پانن‌برگ را به صورتی فشرده بیان می‌کند، اشاره‌ای گذرا و کلی به اندیشه‌های او به مناسب است. برای درک اندیشه‌های او لازم است که به بستر اندیشه‌های او به طور کوتاه اشاره کنیم.

الف) نقد تاریخی و آثار آن

در قرن هجدهم جریانی که از چند قرن جلوتر، آغاز گشته بود به نقطه عطفی رسید. از چند قرن جلوتر و در اواخر قرون وسطا در عکس العمل نسبت به اندیشه‌ها و اعمال کلیسا، که هرگز جایی برای مسئولیت، شخصیت، و توانایی انسان باقی نگذاشته بود، موجی از انسان‌گرایی پدیدار گشت که از همان زمان به دو شکل دینی و غیر دینی رخ نمود. در واقع گونه‌هایی از انسان‌گرایی اصل بنیادین دو جریان غیر دینی رنسانس و دینی نهضت اصلاح دین بود. هر دو جریان مسئولیت و توانایی انسان را اصل محوری خود قرار داده بودند و از بی‌توجهی و غفلتی که در مدت زمانی حدود یک هزاره نسبت به این امر شده بود، می‌نالیدند. بدین ترتیب این اندیشه رشد کرد که شخص انسان مسئول اندیشه‌ها و افکار خویش است و در همه جنبه‌های زندگی، چه دینی و چه

دنیوی، خود او باید و می‌تواند با کاوش فکری و تأمل ذهنی بنیان اندیشه‌های خود را سامان دهد. نتیجه حتمی چنین سخن و اندیشه‌ای تعدد آراء و برداشت‌ها در زمینه‌های مختلف بود که این نیز امواجی از شکاکیت را در اروپای قرن شانزدهم به وجود آورد. در این اوضاع متلاطم فکری بود که دکارت ظهور کرد و تلاش کرد تا راه‌گزینی به سوی ساحل امن یقین بیابد. او به اندیشه یقینی دست یافت، اما یقین او بر انسان و اندیشه انسان مبتنی بود. در اندیشه او حتی یقین به وجود انسان از راه یقین به اندیشه او حاصل می‌آید. پس دکارت، که گاهی بنیان‌گذار اندیشه نوین شمرده می‌شود، انسان را محور و اساس معرفت و اعتقاد قرار داد و انسان‌گرایی‌ای را که پیش‌تر آغاز گشته بود به نقطه عطفی رساند.

به زودی عصر خرد از راه رسید و انسان غربی بر آن شد که همه چیز را بر اساس خرد انسانی بنا کند. او بر آن شد که حتی دینی را بپذیرد که نه از وحی و الهام، بلکه از خرد آدمی نشئت می‌گیرد. اما فرارسیدن قرن هجدهم، و جریان روشنگری به خردگرایان فرصت جولان زیاد نداد. این جریان سخن دیگری داشت، سخنی که از همه گفته‌های قبلی فراتر می‌رفت. طرفداران این جریان بر آن بودند که تنها با روش نقد علمی می‌توان به دانشی قابل اعتماد رسید. آنان معتقد بودند که انسان با سرپنجه عقل نقاد خود و با استفاده از دستاوردهای علمی می‌تواند بر همه زوایای تاریک جهان هستی فائق آید، و نور علم به هر کجاکه بتابد نقطه تاریکی باقی نمی‌گذارد. بنابراین، جهان‌بینی پیروان این اندیشه، جهان‌بینی علمی بود. این نهضت از این جهت نقطه عطف جریان انسان‌گرایی است که گاهی حتی گفته می‌شود که باید تاریخ بشر را به قبل و بعد از آن تقسیم کرد. طرفداران این اندیشه می‌گویند انسان در این زمان خود را به معنای واقعی کلمه کشف کرد؛ او دریافت که چه قابلیت‌ها و

توانایی هایی دارد. دریافت که او حاکم مطلق جهان هستی است و چنان بر این عالم سلطه دارد که با علم خویش قادر است همه زوایای مبهم آن را آشکار کند. انسان قبل از این دوره، از آنجاکه این توانایی خویش را کشف نکرده بود، اموری را به ماوراء الطبیعه و علل فوق طبیعی نسبت می داد. به تعبیر برخی، قبل از این دوره، انسان، خود، بخشی از جهانی که نظامی الهی دارد به حساب می آمد؛ در این دوره نه تنها از این اندیشه دست برداشتند، بلکه به سوی این نگرش رفتند که جهان برحسب عقل، تجربه و کشف انسان شناخته شود.^۱ پس گفته شد که آنچه مربوط به قبل از این دوره است در زمانی شکل گرفته که انسان خود را شناخته بود. پس باید در آن بازنگری کرد و به آن از نو شکل داد. این اندیشه مدرنسیم یا تجددگرایی خوانده می شود. بر اساس این طرز تفکر همه آثار فرهنگی و فکری گذشتگان به سنت تعلق دارد و یا باید کنار گذاشته شود و یا مدرنیزه شود.

در واقع این جریان با نوعی عقل گرایی آغاز گشت، گرایشی که هرچند با راست دینی مسیحی سازگاری نداشت، اما با اصل دین و مذهب مخالف نبود:

قرن هجدهم، که قرن عقل گرایی و تنویر افکار می باشد، بزرگترین ضربه را بر راست دینی مسیحی وارد ساخت. پیروان مکتب اصالت عقل به مکتب خود ایمان کامل داشتند. آنها با هر قدرتی که تابع عقل نبود مخالفت کردند و برای عقل چنان مرتبه ای قائل بودند که تصور می کردند عقل می تواند بدون اینکه معارضی داشته باشد همه چیز را زیر سؤال ببرد. پیروان مکتب اصالت عقل به هیچ وجه بدون مذهب نبودند... ولی هرچند عقل گرایان مخالف مذهب نبودند اما مخالف

۱. دان، کیویت، درسی ایمان، ترجمه حسن کامشاد، تهران، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۶،

راست دینی بودند. آنها، همان طوری که کانت گفته است، به مذهبی علاقه داشتند که فقط در چارچوب عقل محدود باشد.^۱

اما این عقل گرایی به تدریج به سوی علم گرایی رفت که به نفی خدا انجامید:

در قرن هفدهم در مقیاسی کوچک و در قرن هجدهم به مقیاسی بزرگ تر، اشخاص با استفاده از نام عقل، مسیحیت را مورد حمله قرار دادند. این حمله، در جنبش خدا باوری عقلانی، به شکل مطرح شدن مفهومی جدید از خدا و مذهب و به عنوان رقیبی برای مسیحیت آشکار شد و سپس به شکل حمله مستقیم به خدا و مذهب در آمد. در قرن نوزدهم، برای نخستین بار در غرب میخی، خدا ناباوری و لادری گری به پدیده‌ای شایع تبدیل گشت. در جهان مدرن اطمینان به نیروی عقل به تدریج رنگ باخت و ضعیف شد اما حمله به مکاشفه الهی مانند سابق ادامه یافت. این امر در زمانی به وقوع پیوست که تمام مراجع قدرت ستی، همراه با مسیحیت زیر سؤال رفتند.^۲

به هر حال پدیده غالب قرن هجدهم شناخت علمی بود که به شیوه علمی - انتقادی به دست می آمد. اگر در شناخت دینی مسئله حجیت الهی مطرح است و این امر باعث تقدس می شود، و بنابراین برخی از امور فراتر از نقد و بررسی علمی هستند، در شناخت علمی - انتقادی امر به گونه دیگری است. بر اساس این اندیشه چون و چرا در همه چیز راه دارد و هیچ چیز فراتر از نقد و بررسی نیست:

۱. ویلیام، هورتن، راهنمای الاهیات پروتستان، ترجمه طاعه‌وس میکانلیان، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۲۹ - ۳۰.

۲. تونی، لین، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، تهران، انتشارات نشر و پژوهش فرزاد روز، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۳۷۶.

دین حالت روحی تسلیم و رضا را ترویج می دهد، حال آنکه علم مشوق و خواستار خلق و خوی انتقادی و تحلیل گراست. علم پیوسته و منظم به ما می آموزد که نظریه های پذیرفته را مورد پرسش قرار دهیم، آنها را بهتر سازیم، و در جست و جوی دشواری ها و ناهنجاری ها برآییم، چیزها را اوراق کنیم و جزء به جزء آنها را بررسییم. از دید دین مستی، خلق و خوی علمی و انتقادی بی پروا و نامناسب و مسئله ساز و نافرمان است.^۱

طرف داران نهضت روشنگری که بر پیروی از شیوه علمی - انتقادی در همه امور پای می فشردند، به تدریج سراغ تاریخ یهودی - مسیحی و متون مقدس این دو دین رفتند. بر طبق مبنای آنان، تاریخ دین و متون دینی، دیگر اموری مجزای از دیگر امور، که قداست آنها نقد و بررسی را بر نمی تافت، نبودند، بلکه آنان می گفتند امور مقدس و غیر مقدس برای ما فرقی ندارد و همه چیز باید به شیوه علمی بررسی شود. آنان با این دیدگاه به بررسی متون مقدس پرداختند و نتایج کار آنان آثار بسیار مهمی را در تاریخ بعدی اندیشه مسیحی غرب به جا گذاشت. این جریان که به «نقد تاریخی» یا «نقد تاریخی کتاب مقدس» معروف است، ایمان مسیحی را به شدت به چالش کشید و تردیدهایی جدی پیرامون آن به وجود آورد:

این رویکرد در مورد تاریخ مسیحیت نیز به کار گرفته شد و نتایجی مخرب بر جا گذاشت. در نتیجه روایت ها و ثبت های کتاب مقدس از سوی اشخاصی که باورهایشان با راست دینی مسیحی بسیار متفاوت بود مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. در این نگرش کتاب مقدس دیگر به عنوان مرجعیتی که باید پذیرفته می شد مورد قبول نبود و فقط به آن همچون منبعی تاریخی نگریسته می شد که باید مورد نقد قرار

گیرد. به همین شکل اسناد مربوط به زندگی عیسی مسیح مورد نقد و بررسی قرار گرفت و تلاش‌هایی برای ترسیم تصویری جدید از وی به عمل آمد.^۱

بدین سان کتاب مقدس مانند دیگر کتب تاریخی به آزمایشگاه علم برده شد و مورد بررسی علمی قرار گرفت. این نقادی دو صورت کلی داشت: یکی نقادی متن که به مشکلات متن کتاب مقدس توجه می‌کرد و سعی می‌کرد با مقایسه متون مختلف نسخه‌های قدیمی تر کشف شود؛ دیگری نقادی مفهوم است که از اهمیت بیشتری برخوردار است. در این بخش مفهوم و محتوای کتاب مقدس بررسی می‌شود و در واقع نقادی متن مقدمه آن است. برای بررسی محتوای کتاب مقدس نخست باید این روشن شود که این متن در چه تاریخی و به وسیله چه کسی نوشته شده است. نویسنده‌ای مسیحی نتایج این نقادی را چنین خلاصه می‌کند:

در اینجا بعضی از نتایج نقادی مفهوم را که باعث نگرانی راست‌دینی مسیحی گردید به طور خلاصه ذکر می‌کنیم. نقادان به طور کلی عقیده دارند که، برخلاف نظر سنتی، نویسنده پنج کتاب اول کتاب مقدس [تورات] موسی نبوده است بلکه نویسندگان آن لااقل چهار شخص مختلف بوده‌اند. یکی از نتایج این عقیده این است که در کتاب [سفر] پیدایش دو نوع مختلف شرح آفرینش وجود دارد. نقادان معتقد بودند که کتاب‌ها و قسمت‌هایی که در آنها درباره وقایع آینده پیش‌گویی‌هایی وجود دارد بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده‌اند. نظر کلی این بود که انجیل یوحنا، که مدت‌ها محبوب‌ترین انجیل راست‌دینان بود، توسط یوحنا یسوعی رسول نوشته نشده و جنبه تاریخی آن خیلی قوی نیست. سه انجیل اول، که اناجیل هم‌دید خوانده می‌شوند، مدت‌ها قبل

از انجیل یوحنا نوشته شده‌اند و بسیار معتبرتر از آن هستند. آنچه مهم‌تر از همه این جزئیات می‌باشد این موضوع است که درباره هر مطلبی که کتاب مقدس بیان می‌کند شک و تردید به وجود آمد.^۱

یکی از مهم‌ترین بخش‌های نقد تاریخی که بیشترین بحث را به خود اختصاص داده زندگی و شخصیت حضرت عیسی (ع) است. سؤال مهمی که پیش روی نقادان قرار داشت این بود که آیا اساساً عیسی یک شخصیت تاریخی است، یا چنین شخصیتی اصلاً وجود نداشته و آنچه در اناجیل آمده یک اسطوره است، و یا اینکه شخصیتی تاریخی وجود داشته اما پیرامون شخصیت او اسطوره پردازی شده است؟ آنچه نزد نقادان کتاب مقدس مسلم بود این بود که آنچه عهد جدید درباره زندگی عیسی نقل می‌کند نمی‌تواند واقعیت خارجی داشته باشد. در این میان برخی اصل وجود فردی به نام عیسی را منکر شدند و برخی دیگر اصل وجود تاریخی را پذیرفتند و قائل شدند نسل‌های بعد از عیسی که عهد جدید را به وجود آورده‌اند، شخصیت و زندگی او را به صورتی در آورده‌اند که با تاریخ نمی‌سازد. این دسته بر آن شدند که عیسای تاریخی را به تصویر بکشند و به همین سبب در آن دوره کتاب‌های متعددی درباره عیسی و زندگی او نوشته شد که همگی مبتنی بر حدس و گمان بوده‌اند. و یا حتی تمایل نویسنده را متناسب با نیاز این عصر بیان می‌کرده‌اند. در این نوشته‌ها با توجه به جهان‌بینی علمی که بر آن دوره حاکم بود، معجزات عیسی و هر امر غیر طبیعی در این داستان انکار شده است. عیسی یک معلم برجسته و یا یک مبارزی است که بر ضد وضع موجود قیام کرده است. بر اساس تحقیقات این نقادان، عیسای پولس و یوحنا با

عیسای اناجیل هم دید، یعنی اناجیل متی، مرقس و لوقا، بسیار متفاوت است و این عیسای دومی به مسیح تاریخ بسیار نزدیک تر است. آنان از عهد جدید استفاده کرده اند که در همان نسل اول مسیحیان نزاعی سخت بین دو طرف نزاع در جریان بوده است. گاهی حتی گفته می شود که اناجیل هم دید هم به نفع اندیشه های پولسی و پرایش شده است.^۱

باید توجه داشت که نظام الاهیات مسیحی که در سده های نخست مسیحی شکل گرفته بود و به صورتی دست نخورده قرون وسطا را پشت سر گذاشته و به عصر جدید رسیده بود، بر همین داستانی مبتنی بود که عهد جدید و به ویژه نوشته های پولس و یوحنا از عیسی و شخصیت و زندگی او ارائه می کردند و این درست همان چیزی بود که نقادان منکرش بودند. بدین سان با زیر سؤال رفتن عیسای عهد جدید، به ویژه عیسای پولسی - یوحنایی، کل نظام الاهیات مسیحی زیر سؤال رفت و ایمان مسیحی با خطری بسیار جدی روبه رو شد.

ب) واکنش های عالمان الاهیات

جریان نقد تاریخی کتاب مقدس طوفانی عظیم برپا نمود و موج های سهمگین شک و تردید را بر ساحل ایمان مسیحی کوبید. در این میان کسانی خود را به خواب زده، تلاش نقادان را ناچیز شمرده، بر همان آموزه های قبلی مسیحیت تأکید ورزیدند. این گروه که راست کیشان خوانده می شوند، فعالیت های نقادان را کاوش های عقلی و علمی بیهوده شمردند و بر آثار متعدد آنان وقعی ننهادند. اما دیگرانی، که بیشتر از شاخه پروتستان بودند،

۱. همان، ص ۳۹-۳۸؛ آرچیبالد، رابرتسون، عیسی اسطوره یا تاریخ، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۷۸، فصل سوم.

احساس کردند که باید راهی بیابند تا ایمان مسیحی را نجات دهند. مجموعه تلاش‌های افرادی که قائل بودند باید راهی برای نجات اصل ایمان یافت، شاخه‌ای علمی را به وجود آورد که «کلام جدید» یا «الاهیات جدید مسیحی» خوانده می‌شود. در اینجا لازم است به مهم‌ترین نحله‌ها یا شخصیت‌های این جریان به اختصار اشاره کنیم:

۱. طرفداران دین تجربی و عملی؛ طلایه‌دار و بنیان‌گذار این اندیشه فردی به نام فردریش شلایر مایخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴) است. او در زمانی زندگی می‌کرد که عقل‌گرایی افراطی قرن هجدهم تا حدی جای خود را به مکتب رمانتیک داده بود که جایگاه رفیعی برای احساسات و عواطف انسانی قائل بود. لب کلام شلایر مایخر این بود که دین غیر از بحث‌های الاهیات است. همه بحث‌های درباره آموزه‌های الاهیات در حاشیه دین قرار دارند و قلب دین احساسات و عواطف است نه بحث‌های عقلانی. خدا نه فرضیه‌ای برای تفسیر کائنات، بلکه تجربه‌ای زنده برای متدین است. دین بر معرفت باطنی و اشراق و عرفان مبتنی است نه بر برهان عقلی؛ بنابراین، دین و الاهیات دو چیز متفاوت‌اند. همه اشکالات عقلانی و علمی ممکن است آموزه‌های الاهیات را زیر سؤال ببرند اما به دین لطمه‌ای وارد نمی‌کنند.

بدین‌سان شلایر مایخر همه دستاوردهای عصر جدید و نقادی کتاب مقدس را پذیرفت و با این حال خود را یک مسیحی می‌دانست.^۱

فرد دیگری که همین مکتب شلایر مایخر را پذیرفت و در آن تغییراتی به وجود آورد آلبرخت ریچل (۱۸۲۲-۱۸۸۹) بود. او می‌گفت که دین نباید نظری باشد بلکه باید با این سؤال آغاز شود که «چه باید بکنیم تا نجات بیابیم».

۱. ویلیام هورتن، پیشین، ص ۴۰-۴۱؛ برادفوت، وین، تجربه دینی، ترجمه عباس یزدانی، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷، ص ۱۰-۱۳.

گزاره‌های الاهیاتی در وهله نخست باید به لحاظ ارزشی مورد ارزیابی واقع شوند، نه اینکه به صورت گزاره‌هایی نظری در نظر گرفته شوند که به لحاظ، منطقی قابل اثبات‌اند. او و شاگردش آدلف فن هارناک، که راه او را ادامه داد، بر آن بودند که باید عیسای تاریخی را یافت و نقادی کتاب مقدس نه تنها ضرر ندارد بلکه در یافتن عیسای تاریخی کمک می‌کند. آنان می‌گفتند که تعالیم عیسی بسیار ساده بوده است و پولس و پیروان او آن را به شکل کنونی در آورده و عیسای الاهی را مطرح کرده‌اند.^۱ اندیشه‌های شلایر ماخر و ریچل در اواخر قرن نوزدهم به آمریکا وارد شد و پایه‌های مکتب لیبرالیسم را در آنجا به وجود آورد.

۲. محافظه کاران یا انجیلی‌ها؛ برخلاف لیبرال‌ها که به طور کامل تسلیم نتایج نقد تاریخی شدند، و برخلاف بنیادگراها که به طور کامل و با شدت آن را رد کردند، این گروه در عین پذیرش این نکته که باید اموری را اصلاح کرد و آموزه‌های دینی را مطابق زمان بیان کرد، بر این تأکید می‌کنند که این امر نباید به گونه‌ای باشد که اصول اساسی مسیحیت را چنان تغییر دهد که در واقع چیزی از آن باقی نماند.^۲

آنچه برای این گروه اهمیت داشت این بود که حجیت کتاب مقدس زیر سؤال رفته بود. اینان تلاش می‌کردند که اصل حجیت این کتاب را که در واقع اساس ایمان مسیحی بود حفظ کنند. در واقع دو امر به حجیت کتاب لطمه زده بود؛ یکی جریان نقد تاریخی کتاب مقدس که هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ استناد، مجموعه کتاب مقدس را زیر سؤال برده بود. امر دومی که به این حجیت لطمه زده بود عقاید لو تر درباره حجیت کتاب بود. او در حالی که

۱. تونی لین، پیشین، ص ۳۸۴ - ۳۹۰؛ ویلیام هوردن، پیشین، ص ۴۲ - ۴۴.

۲. تونی لین، پیشین، ص ۳۹۰.

عقیده داشت کتاب مقدس بالاتر از پاپ و کلیساست و در این اندیشه با کلیسای کاتولیک مخالف بود، اما از سوی دیگر سراسر کتاب مقدس را حجت نمی دانست و بر آن بود که برخی از قسمت های کتاب مقدس حجت ندارند یا کم ارزش هستند. برای نمونه او در عهد قدیم کتاب استر و برخی از پیش گویی های انبیا را نادرست می دانست و در عهد جدید کتاب مکاشفه را حجت نمی دانست و برای رساله یعقوب ارزشی قائل نبود.^۱

برای محافظه کاران این مهم بود که اصل حجیت کتاب مقدس زیر سؤال نرود. آنان کتاب مقدس را کلام خدا و مصون از خطا می دانستند. البته آنان هرگز قائل به تفسیر تحت اللفظی کتاب نبودند. آنان می گفتند نباید ضرورتاً لفظ کتاب مقدس را گرفت، چرا که کلام خدا گاهی در قالب شعر و تمثیل و مانند آن است و باید از ظاهرش دست برداشت. محافظه کاران در موضوع «نقد تاریخی کتاب مقدس» نقادی متن را می پذیرفتند. آنان نیز در این بخش مانند لیبرال ها می اندیشیدند و برای مثال این را می پذیرفتند که نویسنده تورات نمی تواند حضرت موسی باشد و از این جهت با بنیادگرایان، که همه حرف های نقادان را رد می کردند، مخالف بودند. اختلاف اصلی آنان با لیبرال ها در «نقد مفهوم کتاب مقدس» بود. آنان با اصل «نقد مفهوم» مخالف نبودند، بلکه معتقد بودند که نقادان مفهوم از آنجا که در جهان بینی خود دارای اشکال بوده اند در نقد مفهوم به خطا رفته اند. لیبرال ها معتقدند که هر حادثه ای که در جهان رخ دهد با درک فعلی ما و علوم ما قابل تبیین و شرح است. آنان در نقد مفهوم نیز، مانند نقد متن، به کتاب مقدس مانند سایر کتاب های قدیمی نگاه می کنند و این را به حساب نمی آورند که این کتاب ها الهام و مکاشفه هستند. آنان نمی توانند در جهان بینی خود جایی برای

معجزات و حوادثی مانند رستاخیز عیسی پیدا کنند. مشکل آنان این است که در جهان بینی به خطا رفته اند و در واقع با روش علمی نمی توان معجزات را رد کرد، هر چند نمی توان آنها را اثبات نیز کرد. پس در واقع آنان در اینکه معجزات را رد کرده اند، علمی عمل نکرده اند.

در مجموع باید گفت که هر چند محافظه کاران یا انجیلی ها، بر خلاف بنیادگراها، همه دستاوردهای نقد تاریخی را رد نمی کردند، اما در بخش عمده و مهم آن در واقع موافق نبودند. آنان نقد مفهوم را نمی پذیرفتند و جهان بینی حاکم بر آن را رد می کردند. نقادان مفهوم دخالت خداوند را در تاریخ انسان نمی پذیرفتند و قائل بودند که همه حوادث جهان را می توان با اطلاعات ما از طبیعت تبیین کرد. و این عمده چیزی بود که محافظه کاران قبول نداشتند.^۱

۳. آزاداندیشان. طرفداران این جریان معتقد بودند که برای بازسازی راست دینی مسیحی چاره ای جز آزاداندیشی وجود ندارد. یکی از سران این جریان می گوید در این زمان مسئله این نیست که آیا الاهیات قدیم داشته باشیم یا الاهیات جدید، بلکه مسئله این است که یا باید الاهیات جدید داشته باشیم و یا اینکه اصلاً الاهیات نداشته باشیم.

آزاداندیشان دو نکته روشی داشتند، یکی اینکه همه اندیشه ها و اعتقادات را باید مورد ارزیابی مجدد قرار داد و از هیچ نتیجه ای نباید هراسید. نکته دوم اینکه مسیحیت یک ذاتی دارد که تغییرناپذیر است، اما این ذات ممکن است در «قالب های متغیر» زمان قرار گرفته باشد؛ برای مثال، اعتقادنامه های مسیحی در زمانی نوشته شده اند که با امروزه بسیار متفاوت بوده است و از قالب هایی استفاده کرده اند که امروزه دیگر کارایی ندارند. برای نمونه، یکی از اعتقادات دائمی مسیحیت این بوده که خدا بر شرارت پیروز خواهد شد.

این حقیقت در اعتقاد سنتی این گونه بیان شده است که مسیح بر روی ابرها می آید و شرارت را از بین می برد. ما می توانیم اصل ایمان خود را به این عقیده حفظ کنیم اما آن را این گونه بیان کنیم که خدا به وسیله پیروان خود شرارت را از بین می برد و جامعه ای نیکو بنا می کند، همان طور که از نمونه فوق نمایان است، آزاداندیشان به طور کامل نقد تاریخی کتاب مقدس را پذیرفته اند، و نه تنها به نتایج نقادی متن، بلکه به نقادی مفهوم تن داده اند و بلکه این جریان را ارزشمند شمرده اند.^۱

۴. راست دینی نوین. می توان گفت که آزاداندیشان درباره سرشت انسان و توانایی های او بسیار خوش بین بودند، اما حوادث جنگ جهانی اول باعث شد که در اوایل قرن بیستم برخی از کسانی که خود را آزاداندیش می خواندند به تدریج از مبانی این جریان عقب نشینی کنند. این عقب نشینی تدریجی باعث شد که ابتدا جریانی شکل گیرد که آزاداندیشی جدید نام گرفته است. اما این عقب نشینی باز هم ادامه یافت تا اینکه جریان جدیدی به وجود آمد که راست دینی نوین خوانده شد. وجه اشتراک هر سه گروه، یعنی آزاداندیشی، آزاداندیشی جدید و راست دینی نوین، یکی مخالفت با بنیادگرایی، و دیگری پذیرش نقادی کتاب مقدس، حتی نوع شدید آن، است. با این حال اختلافات مهمی بین آنان وجود دارد. برای مثال، بحثی که از زمان توماس اکویناس درباره الاهیات مطرح شده بود این بود که دو نوع الاهیات داریم، یکی الاهیات عقلانی یا طبیعی، و دیگری الاهیات مکاشفه ای یا وحیانی، و هر یک کارکرد خود را دارند. با عقل می توان وجود خداوند یا ابدیت او را فهمید اما تثلیث را تنها با مکاشفه الهی می توان درک کرد. آزاداندیشان بر الاهیات طبیعی و عقلانی بسیار تاکید کردند؛ آزاداندیشان جدید می گفتند علاوه بر

الاهیات طبیعی باید به الاهیات مکاشفه‌ای نیز توجه کرد؛ راست‌دینان نوین الاهیات طبیعی را رد کردند و تنها الاهیات مکاشفه‌ای را معتبر دانستند. سخن این بود که در الاهیات طبیعی انسان خدا را پی‌جویی می‌کند، اما انسان چنین قدرتی را ندارد و در واقع این خداست که در پی انسان است و این در الاهیات مکاشفه‌ای مشهود است.^۱

شخصیتی که در اندیشه‌های راست‌دینی نوین بیشترین تأثیر را داشته، سورن کرکگارد دانمارکی (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵) است. سخن او این بود که بین خدا و انسان فاصله نامحدودی وجود دارد و این فاصله را تنها خدا، و نه انسان، می‌تواند پر کند. انسان عمیقاً گنه‌کار است و با قدوسیت الاهی فاصله بی‌کرانه دارد. حتی وقتی خدا خود را در عیسی مسیح برای انسان آشکار می‌سازد، این آشکارسازی به گونه‌ای نیست که برای همگان قابل مشاهده باشد. تنها کسانی می‌توانند او را مشاهده کنند که ایمان داشته باشند. بنابراین جست‌وجو برای یافتن عیسای تاریخی، که نقادان کتاب مقدس در پی آن بودند، به نظر کرکگارد نه لازم بود و نه مفید. از این جهت او نقد تاریخی کتاب مقدس را رد می‌کرد. علاوه بر این او حقیقت را امری عینی نمی‌دانست که با کاوش عقلانی به دست آید؛ بلکه امری ذهنی و وابسته به شخص به حساب می‌آورد و از این جهت او ایمان را امری عقلانی نمی‌شمرد. او می‌گفت که ایمان در واقع پذیرش امر محال و متناقض‌نماست.

به هر حال اندیشه‌های کرکگارد را بسیاری افراطی شمرده‌اند، اما جنبه‌هایی از آن در راست‌دینی نوین مؤثر بوده است. طرفداران راست‌دینی نوین عقل‌ستیزی افراطی کرکگارد و مخالفت کامل او را با نقد تاریخی قبول نداشتند، اما این اندیشه او را که بین خدا و انسان فاصله زیادی است و انسان

نمی‌تواند با عقل خویش در پی خدا باشد بلکه خدا باید خود را برای او کشف کند، قبول داشتند.^۱

پایه گذار اصلی راست‌دینی نوین کارل بارت (۱۸۸۶ - ۱۹۶۸ م.) است. او در شهر بازل سوئیس در خانه یک کشیش کلیسای اصلاح شده متولد شد و نزد عالمان الاهیات آزاداندیش شاگردی کرد. از سال ۱۹۱۱ به مدت ده سال در کلیسایی در یکی از روستاهای سوئیس به خدمت کشیشی پرداخت. در این زمان بود که احساس کرد که عالمان الاهیات کمکی به موعظه نمی‌کنند. او خود به سراغ کتاب مقدس رفته، در آنجا فضا و سخن جدیدی را یافت. او در سال ۱۹۱۹. تفسیری بر رساله پولس به رومیان منتشر کرد که الاهیات اروپا را متلاطم ساخت. او در سال ۱۹۲۱ در دانشگاه کوبینگن به استادی الاهیات پذیرفته شد و در سال ۱۹۲۹ برای تدریس به بن رفت. او با روی کار آمدن هیتلر و نازی‌ها با اندیشه‌ها و اعمال آنان مخالفت کرده، سرانجام در سال ۱۹۳۵ مجبور به بازگشت به سوئیس شد.

شاید بتوان بارت را آغاز قوس نزول نتایج «نقد تاریخی کتاب مقدس» یا الاهیات مدرن و یا حتی انسان‌گرایی‌ای که از رنسانس آغاز شده بود به حساب آورد. از اندیشه‌های الاهیاتی بارت بر می‌آید که الاهیات به مدت یک قرن در مسیر غلطی قرار داشته است و این درست همان ابتدای نقادی کتاب مقدس است. به نظر بارت اشتباه پیشینیان در این بوده که کوشش می‌کرده‌اند از انسان به سوی خدا بروند. در واقع آنان به انسان بیش از حد بها داده بودند، چرا که معتقد بودند انسان می‌تواند با توجه به باطن خود یا با توجه به تمایلات اخلاقی خویش و یا با تجربیات عرفانی و یا با مدد عقل خویش خدا را بیابد. سخن بارت این بود که انسان هرگز نمی‌تواند خدا را بیابد و این

خداست که در پی انسان است. انسان نمی تواند خدا را بیابد بلکه این خداست که خود را برای انسان کشف کرده است.

بارت می گوید بنیادگرایان بر خطا هستند که کتاب مقدس را کلام خدا و یا «خدای مکتوب» می دانند. حتی کتاب مقدس تنها نشانه ای از کلام خداست. تنها مسیح مکاشفه الهی است و حتی از طریق طبیعت و عقل نمی توان به خدا رسید. او الاهیات را یک تلاش محدود انسانی می دانست که پیوسته باید اصلاح شود و در آن تجدید نظر شود.^۱

با این حال باید اندیشه بارت را از یک جهت بازگشت به گذشته دانست. او به شدت با خوش بینی نسبت به انسان و توانایی او مخالف بود. او سعی داشت خدا را کاملاً متعالی کند اما به همان اندازه انسان را حقیر و کوچک می کرد.^۲ اما آیا این عقب گرد بارت یک تحول علمی صرف است؟ گفته می شود که اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانه اندیشه او را متحول کرده است. این جنگ جهانی اول و قتل و غارت ملل متمدن در آن جنگ بود که خوش بینی او را نسبت به انسان از بین برد.^۳

نقادان قرن نوزدهم که به شدت در جست و جوی «عیسای تاریخی» بودند، می خواستند از اناجیل موجود فراتر رفته، با توجه به شرایط موجود عیسای واقعی را که با عیسای متفاوت می دانستند، بازسازی کنند. بارت با توجه به موج فزاینده شکاکیتی که نسبت به بازسازی عیسای تاریخی وجود داشت، بازگشت به عیسایی را که پیام عهد جدید درباره اوست، ضروری می دید و از این جهت با نقادان مخالف بود.^۴ به هر حال عده ای

۱. ویلیام هوردن، پیشین، ص ۱۰۸-۱۱۲؛ تونی لین، پیشین، ص ۴۱۵-۴۲۲.

۲. تونی لین، پیشین، ص ۴۲۵. ۳. ویلیام هوردن، پیشین، ص ۱۰۹.

۴. تونی لین، پیشین، ص ۴۴۶-۴۴۷.

برآیند که بارت اشکالات نقادان کتاب مقدس را پاسخ نداده، بلکه از آنها فرار کرده است. اگر خدا خود را در مسیح کشف کرده، تنها مسیحی که ما می‌شناسیم همان مسیحی است که در کتاب مقدس آمده است. پس باید برای دفاع از درستی کتاب مقدس تلاش کرد و سوالات مطرح شده از سوی نقادان را پاسخ داد و این عملی است که بارت انجام نداده است.^۱

۵. بولتمان و انجیل بدون اسطوره؛ رودلف بولتمان (۱۸۸۴-۱۹۷۶) معاصر بارت است و این دو به لحاظ فضای آموزش و رشد فکری همسان هستند. بولتمان نیز در آلمان رشد، تحصیل و تدریس کرد. بنابراین او نیز در فضای الاهیات آزاداندیش رشد و نمو کرده بود و البته او نیز به گونه‌ای از این اندیشه الاهیاتی روی گرداند. بولتمان خود از سرمداران نقد تاریخی، به ویژه نقادی صورت، بود. او در نخستین اثر مهمش تاریخ سنت همدید، تلاش می‌کند نشان دهد که سنت شفاهی چه مسیری را طی کرده تا به صورت مکتوب در آمده است. رویکرد او در این تلاش بسیار شکاکانه است و بسیاری از ماجراها و سخنانی را که به عیسی منسوب است، واقعی نمی‌داند. او زندگی عیسی را آن‌گونه که در انجیل ثبت شده است، نه زندگی واقعی او، بلکه اعتقادات حواریون و پیروان درباره او می‌دانست. عهد جدید نشان می‌دهد که پیروان عیسی پس از او درباره او چگونه می‌اندیشیده‌اند و نه واقعیت عینی را.

عمده تلاش عالمان الاهیات آزاداندیش و لیبرال این بود که عیسای تاریخی را به تصویر بکشند و به گمان خودشان در این راه موفق بودند. اما بولتمان می‌گوید که چنین کاری نه ممکن است و نه ضروری و بلکه عملی نارواست. این امر ممکن نیست، چون شواهد کافی وجود ندارد و در آنچه

۱. کالین، براون، فلسفه و ایمان مسیحی، ترجمه طاهره وس میکائیلان، تهران، شرکت انتشارات علمی

اناجیل نقل می‌کنند شک و تردید وجود دارد. غیر ضروری است، چون تنها کافی است که بتوان از اناجیل بنیانی تاریخی برای این موضوع یافت که عیسی زندگی کرد و جان سپرد و بیش از این لازم نیست و به این اندازه می‌توان از اناجیل برداشت کرد. اما نارواست، چون به گفته پولس ما دیگر عیسی مسیح را بر حسب جسم نمی‌شناسیم و همان‌طور که مصلحان پروتستان گفته‌اند انسان با ایمان عادل شمرده می‌شود و نه با تاریخ.^۱ بولتمان می‌گوید، بر فرض که بتوانیم عیسای تاریخی را اثبات کنیم این امر هیچ فایده‌ای ندارد. غالب کسانی که معاصر عیسی بودند و عیسای تاریخی را می‌دیدند به او ایمان نیاوردند و بنابراین به فرض که بتوانیم این عیسی را به تصویر بکشیم معلوم نیست وضع مردم این زمان بهتر باشد.^۲

بولتمان بارد عیسای تاریخی تلاش می‌کند با استفاده از دو عنصر اندیشه خاص خود را بیان کند. او سراغ اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی می‌رود و بدین‌سان از عینیت و تاریخ می‌گریزد و به سوی درون و ادراک آدمی می‌رود. او این اندیشه را با نظریه خاص خود درباره متون مقدس قرین می‌سازد. این نظریه ویژه، نظریه اسطوره‌گی است. او می‌گوید غالب مطالب متون اسطوره است و وظیفه الاهیات این عصر این است که اسطوره گشایی کند و از دل این اساطیر مطالبی را که متناسب با مردم این عصر باشد بیرون آورد. او در سال ۱۹۴۱ مقاله‌ای تحت عنوان «عهد جدید و اسطوره‌شناسی» منتشر کرد که بسیار تأثیر گذار بوده است. در فقره‌ای از این مقاله بین نظریه اسطوره‌گی و اندیشه اگزیستانسیالیستی خود این‌گونه جمع می‌کند:

مقصود واقعی اسطوره، ترسیم تصویری عینی از جهان به آن گونه که هست، نیست، بلکه مقصود آن بیان ادراک آدمی از خویشتن در جهانی

است که وی در آن زندگی می‌کند. اسطوره رانه بر اساس کیهان‌شناسی، بلکه بر اساس انسان‌شناسی یا بهتر است بگوییم بر اساس وجودی باید تفسیر کرد.^۱

به هر حال برای بولتمان این مهم نیست که، برای مثال، رستاخیز مسیح رخ داده باشد یا رخ نداده باشد. برای او این مهم است که اعتقاد به رستاخیز مسیح چه تأثیری در زندگی ما دارد. مخالفان بولتمان به او اعتراض می‌کنند که او انجیل را به روش اگزستانسیالیستی هایدگر غیر مسیحی بیان می‌کند و او با خون‌سردی می‌پذیرد و می‌گوید فلاسفه همان مطالب عهد جدید را به طرزی دیگر بیان می‌کنند.^۲

پس در واقع بولتمان نقادی کتاب مقدس را می‌پذیرد و به لوازم آن هم تن می‌دهد. او می‌پذیرد که بسیاری از حوادث منقول در کتاب مقدس واقعی نیست و این همان نتیجه نقد تاریخی است. اما بر خلاف آزاداندیشان و لیبرال‌ها این مطالب را رد نمی‌کند، بلکه می‌گوید اثبات واقعیت داشتن یا نداشتن اهمیت ندارد، مهم تأثیری است که اعتقاد به آن در انسان می‌گذارد. او از این جهت مانند کرکگارد می‌اندیشد، اما مانند او دید منفی نسبت به کار نقادان ندارد.

۶. پل تیلیش؛ معاصر دیگر دو اندیشمند قبلی الاهی‌دان معروف المانی، پل تیلیش (۱۸۸۶-۱۹۶۵ م)، است. او نیز در فضای آزاداندیشی قرن نوزدهم آلمان تحصیل کرد اما به گونه‌ای با این جریان موافق نبود. او نیز مانند بولتمان پی‌جویی عیسای تاریخی را کاری عبث و بی‌فایده می‌دانست و در پی آن بود که همه مشکل را با گرایش وجودی و اگزستانسیالیستی حل کند. او می‌گوید

۱. «عهد جدید و اسطوره‌شناسی»، به نقل از تاریخ تفکر مسیحی، ص ۴۴۹.

۲. کالین، براون، پیشین، ص ۱۹۱-۱۹۲.

الاهیات باید حقیقت مسیحیت را متناسب با هر عصر و زمان بیان کند. او در کتاب معروف خود، الاهیات نظام مند، می گوید:

یک نظام الاهیات باید دو نیاز اساسی را برآورده سازد: نخست بیان حقیقت پیام مسیحیت، و سپس تعبیر و تفسیر این پیام برای هر نسل جدید. الاهیات بین دو قطب نوسان می کند؛ یعنی بین حقیقتی ابدی که بنیادش است و نیز شرایط شخص در زمانی که حقیقت ابدی باید در بطن آن درک شود (الاهیات نظام مند، ۱: ۳).^۱

پل تیلیش از این جهت با آزاداندیشان موافق بود که دین باید مورد بررسی دقیق عقلی قرار گیرد. او نقادی مفهوم کتاب مقدس را به طور کامل قبول داشت.^۲ او از این جهت با راست دینی مسیحی مخالف بود که حقایق ابدی را با ظرفی زمانی به هم می آمیزد و الاهیاتی را که مربوط به گذشته است برای زمان حال به کار می گیرد. او حتی با الاهیات بارت و امثال او مخالف بود. او معتقد بود که آنان با اینکه پیام تغییرناپذیر انجیل را با الاهیات سستی یکی نمی انگارند، اما به اندازه لازم به شرایط زمان حاضر بهانه می دهند.^۳

تیلیش در اندیشه اگزیستانسیالیستی خود از واژه ها و اصطلاحات ویژه ای مانند فرمانروایی خارجی، خود-فرمانروایی و فرمانروایی الهی و نیز وجود خود و از خود بیگانگی استفاده می کند. به هر حال لب سخن او درباره عهد جدید این است که باید از ظاهر سخن این نوشته ها دست برداشت. او می گوید جمله «خدا انسان شده است» متناقض نیست، بلکه بی معناست. گزارش های کتاب مقدس در مورد مصلوب شدن مسیح غالباً گزارش های متضاد و افسانه ای است. رستاخیز مسیح هرگز به این معنا نیست

۲. ویلیام هوردن، پیشین، ص ۱۴۱.

۱. تونی لین، پیشین، ص ۴۵۳.

۳. تونی لین، پیشین، ص ۴۵۳.

که ملکول‌های بدن او زنده شده‌اند. این تصویری احمقانه و کفرآمیز است. بلکه به این معناست که عیسی در ذهن شاگردان به مقام رفیع مسیح بودن برگردانده شده است. او حقیقی بودن و واقعی بودن و عینی بودن همه گزارش‌های عهد جدید را مورد شک و تردید قرار می‌دهد یا رد می‌کند و می‌گوید آنچه ایمان مسیحی ارائه می‌دهد حقایق واقعی نیست، بلکه نمادهایی است که از طریق آنها می‌توان در وجود جدید شرکت کرد. خود عیسی چنین نمادی است.^۱

ج) نگرش نوین پان‌برگ

در اینجا به پان‌برگ می‌رسیم. سه شخصیتی که اخیراً به اندیشه‌هایشان اشاره شد، یعنی بارت، بولتمان و تیلش، درست یک نسل جلوتر از پان‌برگ بودند. پان‌برگ شاگرد بارت بود و گفته می‌شود به لحاظ الاهیات عمیقاً از او تأثیر پذیرفته بود.^۲ با این حال پان‌برگ به اندازه‌ای سخن جدید دارد و به اندازه‌ای نقد بر اندیشه‌های استاد و دو اندیشمند دیگر پیش گفته از نسل قبلی دارد که بتوان یک مکتب جدید و یک نگرش نو را به او نسبت داد.^۳

نسل قبل از پان‌برگ و الاهیات قرن بیستم به سوی بی‌توجهی به عیسای تاریخی، که جریان نقد تاریخی کتاب مقدس آن را پی‌گیری می‌کرد، گرایش داشت. آنان با گرایش اگزیستانسیالیستی و ایمانی خود معتقد بودند که الاهیات باید بر اساس «مسیح ایمان» یعنی عیسایی که کلیسای اولیه به او اعتقاد داشت و آن را اعلام می‌کرد، باشد. این مهم نیست که عیسای تاریخی چگونه بوده است. در واقع آنان حتی اگر جریان نقد تاریخی را رد نمی‌کردند،

۱. کالین، براون، پیشین، ص ۲۰۰ - ۲۰۱. ۲. تونی لین، پیشین، ص ۴۶۶.

۳. گالوی، آلن داگلاس، پان‌برگ: الاهیات تاریخی، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، مؤسسه فرهنگی

صراط، ۱۳۷۶، ص ۲.

برای دستاوردهای آن در الاهیات نقش و جایگاهی قائل نبودند. اما اندیشه پانن برگ به گونه دیگری است. او بر این تأکید می کند که الاهیات باید بر بنیان و اساس تاریخ استوار شود. الاهیات باید به گونه ای باشد که مانند دیگر معارف بشری بتواند مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. اگر امور مربوط به الاهیات و شخص مسیح به گونه ای باشند که تنها با ایمان امکان دسترسی به آنها وجود دارد پس به یک دسته از امور باطنی و سری تبدیل می شوند که به تجربه شخصی تعلق دارند و این امر باعث جلوگیری از این می شود که الاهیات و کتاب مقدس در معرض تبادل آراء و اندیشه ها قرار گیرد.^۱

پانن برگ از جهاتی بالیبرال ها و آزاداندیشان موافق و از جهاتی دیگر مخالف آنان است. او نیز برای نقد تاریخی اهمیت و ارزش قائل بود و جست و جو برای یافتن عیسای تاریخی را مهم و حتی ضروری می داند. اما بر خلاف لیبرال ها و آزاداندیشان از اموری مانند تجسد خدا، رستاخیز مسیح و... که اساس نظام الاهیات و ایمان مسیحی را تشکیل می دهند، نه تنها دست بر نمی دارد و نه تنها آنها را یافته ها و تخیلات مسیحیان نخستین نمی داند، بلکه آنها را متن تاریخ به حساب می آورد. آیا می توان هم نقد تاریخی کتاب مقدس را پذیرفت و حتی آن را مهم و ضروری به حساب آورد و هم مسائلی از قبیل تجسد خدا را به صورت تحت اللفظی قبول کرد و معتقد بود که این امور واقعاً به همین صورت رخ داده اند؟

سه متفکر بزرگ نسل قبل از پانن برگ، یعنی بارت، بولتمان و تیلیش، هر چند أحياناً نقد تاریخی را بی ارزش ندانستند، اما جست و جو برای یافتن عیسای تاریخی را کاری عبث و بیهوده شمردند و برای تبیین و پذیرش عناصر الاهیاتی متون مقدس تاریخ را یکسره رها کرده، آن را بی اهمیت

شمرند. آنان، بر خلاف لیبرال‌ها و آزاداندیشان، مسائلی مانند تجسد خدا و رستاخیز مسیح را رها نکردند و وهم و خیال نشمرند، بلکه پذیرش آنها را به درون و ایمان آدمی موکول کردند. آنان با گرایش اگزیستانسیالیستی و وجودی خود، عینیت و تاریخ را رها کرده، به سراغ ذهن و درون رفتند. و البته برخی از آنان، مانند بولتمان، علاوه بر گرایش وجودی، به نظریه اسطوره‌گی نیز متوسل شدند. هرچند ممکن است کسی در اصل مبانی اینان خدشه کند و فرار از تاریخ و واقعیت و عینیت را ناصواب بشمارد، اما نگرش آنان به نقد تاریخی با دیدگاه آنان درباره‌ی الاهیات ناسازگار نیست. همین سخن درباره لیبرال‌ها و آزاداندیشان صدق می‌کند. هرچند ممکن است گفته شود شواهد کافی برای یافتن عیسای تاریخی، با توجه به منابع موجود مسیحی، هرگز وجود ندارد، و هر چند ممکن است گفته شود که معیار تاریخی بودن تنها سازگاری با علم نیست و حتی ممکن است اموری مانند معجزات در تاریخ رخ دهد که با علوم تجربی قابل بیان نباشند، اما با همه اینها، نمی‌توان گفت که مبانی و سخنان اینان با هم سازگاری ندارد.

اما سخن درباره‌ی پان‌برگ از این حیث قدری مشکل است و در نگاه نخست مبانی او ناسازگار به نظر می‌رسند. چگونه می‌توان نقد تاریخی را، با توجه به روش علمی آن، به صورت کامل پذیرفت و حتی آن را مفید و ضروری به حساب آورد، و در عین حال حوادثی مانند تجسد خدا و رستاخیز مسیح و تولد از باکره را نیز به عنوان حوادثی تاریخی که با روش نقد تاریخی قابل اثبات هستند، پذیرفت؟ برخی از این حوادث، مانند تجسد خدا، خردستیزند و برخی دیگر، مانند رستاخیز مسیح و تولد از باکره، با علوم تجربی قابل بیان نیستند و به این معنا علم ستیزند. کسی که روش حاکم بر نقد تاریخی را می‌پذیرد نمی‌تواند این امور را بپذیرد همان‌طور که لیبرال‌ها

این‌گونه بودند؛ مگر اینکه الاهیات را از قلمرو تاریخ بیرون ببرد و آن را در محدوده درون و ایمان قرار دهد، همان‌طور که نسل قبل از پانن‌برگ چنین کرده بودند. اما پذیرش هر دوی اینها با هم به ظاهر ناسازگار است و این کاری است که پانن‌برگ انجام داده است. اما آیا او در این کار موفق بوده است؟ پاسخ به این سؤال بحث و بررسی زیادی را می‌طلبد. نباید شتاب کرده، از ابتدا پاسخ منفی داد. شاید با مطالعه دقیق آثار پانن‌برگ کسی به این نتیجه برسد که سخن او تا حدودی و در برخی از زمینه‌ها درست است. شاید کسی به این نتیجه برسد که نقد تاریخی با تعدیل، و در برخی از زمینه‌ها قابل تحمل است و اندیشه‌های پانن‌برگ نیز با تعدیل و در برخی از زمینه‌ها قابل پذیرش است. به هر حال الاهیات پانن‌برگ الاهیات تاریخی است، برخلاف نسل قبل از او که الاهیاتشان ایمانی بود. و این‌گونه بود که نقد تاریخی به الاهیات تاریخی رسید.

اما الاهیات تاریخی پانن‌برگ با یک سؤال اساسی روبه‌روست. اگر شما می‌خواهید به نقد تاریخی بها دهید و ایمان خود را بر آن مبتنی کنید، با روش نقد تاریخی نمی‌توان به یقین و حتمیت رسید. آیا می‌توان ایمان را بر شک یا احتمال مبتنی ساخت؟ به‌ویژه اینکه با نقادی کتاب مقدس تاریخی و واقعی بودن بسیاری از حوادث منقول در اناجیل زیر سؤال رفته است. پانن‌برگ سعی می‌کند این سؤال را در دوگام پاسخ دهد. او در گام نخست در معنای «حتمیت» تصرف می‌کند. او می‌گوید معنا و مفهوم «حتمیت» در قلمروهای مختلف متفاوت است. «حتمیت» در گزاره‌های ریاضی با «حتمیت» گزاره‌های عرصه لایتنهای متفاوت است. در واقع در عرصه امور لایتنهای سخن از حتمیت مطلق بی‌مورد است. گزاره‌های تاریخی حتمیت خاص خود را دارند. این گزاره‌ها با اینکه احتمال خطا در آنها راه دارد، اما در صورتی که با

همه حقایق شناخته‌شده سازگار باشند، حتمی شمرده می‌شوند. پانن‌برگ می‌پذیرد که بسیاری از گزاره‌های عهد جدید صرفاً احتمالی‌اند. او می‌گوید ایمان را باید از معرفتی که مبنای آن است، جدا کرد. تبیین این سخن گام بعدی اوست. او می‌گوید معرفتی که ماهیتی صرفاً احتمالی دارد به لحاظ روان‌شناختی با حتمیت و یقین متوکلاته ایمان سازگار است. می‌توان رستاخیز عیسی را مورد نقد و بررسی قرار داد و ادله‌ای له و علیه آن ارائه کرد. با این حال می‌توان بر اساس توکل و از ته دل به رخ دادن آن معتقد بود. مثال پانن‌برگ این است که انسان بر اساس حساب احتمالات، خیانت همسرش به او را احتمال می‌دهد. ولی این احتمال با اعتماد و اعتقاد او به وفاداری همسرش سازگار است. اما این امر ایمان را از معرفت جدا نمی‌سازد. اگر بنیادی عقلانی برای اعتقاد وجود نداشته باشد، این اعتقاد بی‌مسئولیتی صرف است. ایمان باید بر معرفت استوار باشد، اما ایمان دینی با آن درجه‌ای از عدم یقین که جزء ذاتی معرفت تاریخی و همچنین هرگونه معرفت متناهی بشری است، سازگار است.^۱

به نظر می‌رسد که حتی با بیان پانن‌برگ نمی‌توان شکاف عمیق بین احتمالی بودن گزاره‌هایی که در اناجیل نقل شده و قاطعیت ایمان را پر کرد. این شکاف دربارهٔ اموری که به ظاهر خردستیزند مانند «تجسد خدا» پررنگ‌تر و جدی‌تر می‌شود. شاید بتوان عدم موفقیت طرح پانن‌برگ را نتیجه گرفت. به هر حال پانن‌برگ دربارهٔ بسیاری از محورهای الاهیاتی نظر خاص خود را دارد که با طرح کلی او هماهنگ است. برای مثال او برخلاف راست‌دینی نوین و الاهیات اگزیستانسیالیستی که مکاشفه را از تاریخ جدا می‌کند، مکاشفه خدا را در متن رخدادهای تاریخی می‌داند.^۲ او در عمده عناصر

۲. تونی لین، پیشین، ص ۴۶۶.

۱. آلن گالوی، پیشین، ص ۴۸ - ۵۰.

اصلی نظام الاهیاتی مسیحی دیدگاه خاص خود را دارد که به ظاهر با شاکله اصلی طرح او هماهنگ است.^۱ اما اینکه از خطوط اصلی طرح پانن برگ و الاهیات تاریخی او چه مقداری می توان دفاع کرد، جای بحث جدی دارد و حتی به ظاهر قابل دفاع نیست. شاید کسی در پایان به این نتیجه برسد که هر چند برخی از اصول و مبانی نقد تاریخی کتاب مقدس قابل دفاع نیست، اما مقدار زیادی از مشکلاتی که پس از جریان نقد تاریخی برای ایمان غربی پیش آمد به خاطر اصول و مبانی اشتباه نقد تاریخی نبود، بلکه لازمه ساختار و محتوای عهد جدید و به ویژه نوشته های پولس و یوحنا بود. بنابراین چنین کسی ممکن است بگوید طرح پانن برگ که می خواهد اصول بنیادین آموزه های کتاب مقدس و مسیحیت را با نقد تاریخی همسو و هماهنگ کند و دومی را در خدمت اولی و یار و کمک او قرار دهد از دو جهت مشکل دارد، یکی اصول حاکم بر نقد تاریخی، چرا که برای مثال جهان بینی حاکم بر آن جهان بینی علمی است و با یک چنین جهان بینی ای نمی توان مسائلی از قبیل تولد از باکره و رستاخیز مسیح را درک و تبیین کرد. اما مشکل دوم از ناحیه خود کتاب مقدس است چرا که در آن امور خردستیزی مانند «تجسد خدا» مطرح شده که بر فرض که جهان بینی حاکم بر نقد تاریخی را هم نپذیریم قابل دفاع نیستند. علاوه بر این از کنار بحث های دیگری که در نقد تاریخی درباره تاریخ نگارش، منشا و نویسنده قسمت های مختلف عهد جدید و نیز چگونگی شکل گیری داستان ها و مثل های آن و اصالت سخنان منسوب به عیسی، مطرح شده و بسیاری از آنها را زیر سؤال برده به سادگی نمی توان گذشت. نویسنده ای غربی می گوید:

۱. برای آشنایی بیشتر با اندیشه های خاص پانن برگ به کتاب پانن برگ: الاهیات تاریخی، نوشته آلن گالوی، ترجمه مراد فرهاد پور مراجعه شود.

انجیل مسیحیان به وضوح سندی بشری و تاریخی، وابسته به زمان‌ها و مکان‌های مشخصی در گذشته است. اگر آن را منبع اطلاعات خود سازیم، باید همان پرسش‌هایی را از آن نکنیم که از دیگر مدارک تاریخی می‌کنیم. انجیل، برخلاف برخی کتب مقدس دیگر، سرشت ادبی بسیار آمیخته‌ای دارد. نوشته‌های انجیل از آغاز جنبه مقدس نداشت، اینها در ابتدا تحریراتی گهگاهی بود، که مصون ماند، احترام گسترده یافت، و سرانجام کلیسا آنها را مقدس ساخت. پس انجیل در اصل مقدس نبود، تحولات تاریخی بعدی بدان تقدس داد. نامه به رومیان به ظاهر به قلم پولس و خطاب به جمعی از مردم روم است، و همان‌گونه که از مفادش بر می‌آید، به هیچ وجه خطاب سرمدی پروردگار به ابناء بشر نیست. بدین قرار، منتقد انجیل می‌گوید، روش قرانت من طبیعی است نه روش قرانت شما!^۱

د) کتاب حاضر

کتاب درآمدی به الاهیات نظام مند در واقع از چهار درس خطابه تشکیل شده که توسط پانن‌برگ ارائه شده است. او در این درس خطابه‌ها سعی می‌کند خطوط اصلی اندیشه‌های خاص خود را که در الاهیات نظام مند او بیان شده‌اند توضیح دهد.

عنوان فصل نخست این کتاب «نیاز به الاهیات نظام مند» است. او با این سؤال شروع می‌کند که چرا مسیحیان باید همان خدای یهودیان را قبول داشته باشند؟ این الاهیات نظام مند است که باید به سؤال پاسخ دهد. در الاهیات نظام مند باید حقانیت و صدق آموزه خدا و سرگذشت عیسی مسیح ثابت شود. اگر این امور واقعی و تاریخی نباشند ایمان مسیحی نمی‌تواند به حیات خود

ادامه دهد. کلمه داستان و اسطوره و الفاظی مانند اینها حقانیت را مبهم و تیره و تاریک می‌گرداند. بقای ایمان مسیحی منوط به تاریخی بودن داستان عیسی است. معیار نهایی حقانیت یک اعتقاد انسجام و هماهنگی با حقایق دیگر است و دلیل این امر این است که انسجام و هماهنگی به ذات حقیقت تعلق دارد. وظیفه الاهیات این است که حقانیت اعتقادات مسیحی را به اثبات برساند و این وظیفه خاص الاهیات نظام‌مند است.

وظیفه الاهیات نظام‌مند آن است که حقیقت انجیل و اعتقادات کلیسا را از اشکال ناپایدار زبان و اندیشه، که در زمان‌های خاص برای تبیین آن حقیقت پایدار کمک می‌کرده‌اند، تمیز داده، آن حقایق را برای زمان خود تبیین کند. وظیفه عالمان الاهیات درباره زبان سنتی تعالیم مسیحی وظیفه‌ای نقادانه و نظام‌مند است. از این جهت نقادانه است که باید در این تعالیم بین امور نسبی و موقت و آنچه مغز و لب آن است فرق بگذارد و از این جهت نظام‌مند است که حقانیت را با ارائه نظام‌مند می‌توان تمیز داد، چون خود حقیقت نظام‌مند است؛ زیرا انسجام به ذات حقیقت تعلق دارد.

پانن‌برگ در ادامه «آموزه خدا» را به عنوان مثال مطرح می‌کند. او بیان می‌کند که بیان نظام‌مند این آموزه چگونه است و چگونه سازگاری و انسجام عناصر این آموزه باعث می‌شود که برداشت‌های ناصواب از خدا و ویژگی‌های آن درک شود. او می‌گوید از گذشته‌های دور عالمان الاهیات مسیحی تلاش می‌کرده‌اند الاهیات مسیحی را به صورتی نظام‌مند و با محوریت خدا و نقش او در جهان مخلوق و تاریخ بیان کنند.

در عصر جدید برخورد نظام‌مند با آموزه مسیحی ادامه یافته و ضرورت آن جدی‌تر شده است چراکه با چالش‌های جدیدی روبه‌رو شده است. من به دو مورد از این چالش‌ها اشاره می‌کنم؛ یکی دستاوردهای علم جدید بود که

الاهیات را به چالش کشید. چالش دوم که بحث مفصل تری را می طلبد، نقادی جدید درباره مسئله منابع دارای حجیت بود. از ابتدای تاریخ مسیحیت تا قبل از نقادی جدید کتاب مقدس، عالمان الاهیات به حجیت دو منبع یکی کتاب مقدس و دیگری سنت کلیسایی، که پروتستان ها به دومی بسیار کم بها می دادند، اعتقاد داشتند و مطالب آن را به صورت پیشینی می پذیرفتند و به آن استدلال می کردند. نقادان جدید پذیرش پیشینی این منابع را توهین به عقل انسان دانستند و تلاش کردند که ثابت کنند که خود این منابع آثار انسانی هستند. در نتیجه برخی از اندیشمندان از آموزه هایی که در این منابع آمده دست برداشتند و برخی دیگر آنها را ذهنی و قائم به شخص کردند که هر دو بر خطا بودند. وظیفه الاهیات نظام مند در این عصر این است که با اینکه حجیت منابع را به صورت پیشینی نمی پذیرد اما از دیگر اندیشه های بشری برای اثبات حقانیت مدعیات مسیحی استفاده کند. پس نه تنها از بحث های نقادانه نباید گریخت بلکه باید از آنها برای اثبات مدعیات مسیحی استفاده کرد. البته حقانیت آموزه مسیحی به طور کامل در پایان تاریخ ثابت می شود اما اصل آن با استفاده از شواهد موجود قابل اثبات است.

پانن برگ در فصل دوم کتاب به مشکلات خداشناسی مسیحی در عصر حاضر می پردازد. او می گوید، بدون شک مفهوم خدا موضوع محوری الاهیات است که بدون آن سایر موضوع ها اهمیت خود را از دست می دهند. این مفهوم روشن است و نیاز به تفسیر ندارد و نه استعاره است و نه نماد. این مفهوم به یک واقعیت نهایی اشاره دارد که همه چیز را در بر می گیرد، مفهومی که روح سکولاریزم حاکم بر جهان معاصر آن را مورد تردید قرار می دهد. فرهنگ سکولار انسان ها و جامعه شان را به جای واقعیت نهایی نشانده و می خواهد همگان را قانع کند که آن مفهوم مرده است. متأسفانه متدینان چنان

زودباورند که حداقل تا حدی تسلیم این سخن شده‌اند و مشکل‌تر اینکه روحانیان نیز در این باره احساس عدم اطمینان می‌کنند. آنچه لازم است این است که مبلغان و عالمان الاهیات روشن‌گری کنند و بر آنچه تعصبات عصر سکولار آن را منکوب کرده نور افشانی کنند. عالمان الاهیات باید برهان‌های عقلی آموزه خدا را از نو بیان کنند. برخی از اشکالاتی که ملحدان جدید به مفهوم کلاسیک خدا وارد کرده‌اند خالی از حقیقت نیست؛ پس زبان کلاسیک نیاز به بازسازی دارد. وضعیت فلسفه جدید آشفته است و نمی‌تواند در این زمینه به الاهیات کمکی کند. ویژگی فلسفه جدید گریز از متافیزیک است. البته استثناهایی هم وجود دارد. یکی از آنها فلسفه پویشی است. کمبود بحث متافیزیکی در فلسفه جدید باعث شده که برخی از عالمان الاهیات به این فلسفه پویشی متوسل شوند و برخی دیگر به امثال هایدگر. اما این خطاست. عالم الاهیات نباید بر نظام فلسفی خاص تکیه کند بلکه باید در گفت‌وگو با آنها شرکت کند.

در الاهیات جدید کاربرد نسبتاً غیر دقیق عنوان «الاهیات طبیعی» باعث شده که عالمان الاهیات به طور جدی در گفت‌وگوی فلسفه وارد نشوند، اما گفت‌وگوی نقادانه با فلسفه همان الاهیات طبیعی نیست، بلکه بررسی نقادانه زبان الاهیاتی است.

پانن‌برگ در ادامه به خداشناسی پل تیلیش می‌پردازد. تیلیش که بیش از اکثر عالمان الاهیات نسل خویش به مشکلات آموزه سنتی خدا توجه کرده بود، تعالی محض خدا را قبول نداشت چرا که به گمان او تعالی محض خدا را با واقعیتی محدود مشتبه می‌سازد. او ترجیح می‌داد که از خدا با عنوان «ژرفا و اساس بی‌کران و بی‌پایان همه موجودات» سخن بگوید. دیگران نیز تعبیری شبیه این را به کار برده‌اند. اما این تعبیر ویژگی شخصی بودن خدا در سنت

مسیحی را نادیده گرفته است. اگر تیلش و امثال او آموزه تثلیث را جدی تر می گرفتند با این مشکل روبه رو نمی شدند. این آموزه مسئله شخص بودن خدا را حل می کند. «شخص بودن» خدا را تیلش به این دلیل رد می کرد که این دیدگاه خدا را در کنار دیگر موجودات قرار می دهد.

پانن برگ در ادامه اندیشه دیگر متفکران جدید را در این باره بیان می کند و این اندیشه را ادامه اندیشه توماس اکوئیناس در باب خدا که او را «خود وجود» می دانست به حساب می آورد. اما اندیشه توماس را دقیق تر و خود او را ماهر تر از امثال تیلش می شمارد.

مشکل شخص بودن خدا مسئله ای است که پانن برگ تا آخر این فصل دنبال می کند و نظریات مختلفی را در این باره نقل و نقد می کند و در پایان تلاش می کند این مشکل را با آموزه تثلیث حل کند.

عنوان فصل سوم این نوشتار «آموزه خلقت در عصر کیهان شناسی علمی» است. پانن برگ پس از اینکه خلقت را به معنای وابستگی تمام عیار همه موجودات به خدا معنا می کند، برای آن نقشی محوری در اعتقاد به خدا قائل می شود. او سپس بیان می کند که این معنا از خلقت که به معنای وابستگی مطلق جهان است، با جهان بینی علمی که از پایان قرن هجدهم حاکم شد، ناسازگار به نظر آمد و به عقیده برخی با ظهور نظریه تکامل این دیدگاه، یعنی استقلال جهان، کامل گردید. آموزه کلاسیک خلقت به معنای خلق مدام است. اما مقصود از خلق مدام حفظ و نگهداری از موجوداتی است که از ابتدا خلق شده اند و نه اینکه موجود جدیدی خلق شود. اما این تبیین اسطوره ای است و با تکامل طبیعی ناسازگار است. نکته دیگر اینکه این فرایند امکانی است اما عمل خدا ازلی است و این دو با هم قابل جمع نیستند.

پانن برگ برای حل مشکل خلقت نیز به سراغ آموزه تثلیث می رود. از یک

طرف نقش پسر ازلی و اینکه او خود را از پدر جدا کرده را منشأ غیریت در جهان به حساب می‌آورد و به این وسیله تنوع و تکثر موجودات را تبیین می‌کند. او برای بیان تأثیر دائمی خدا در جهان سراغ شخص سوم تثلیث یعنی روح القدس که از آن در کتاب مقدس به روح، که به معنای باد یا دم یا نفس است، یاد شده، می‌رود و با استفاده از اصطلاح فیزیکی «میدان نیرو» تلاش می‌کند که این مشکل را حل کند. کاربرد کلمه «میدان» در الاهیات مسئله را زمانی و مکانی می‌کند؛ اما اگر از لیت خدا را به معنای زمان و مکان لایتناهی در نظر بگیریم، مشکل حل می‌شود. به اعتقاد پانن برگ با توجه به نقش ویژه اشخاص تثلیث می‌توان مسئله خلقت و خلق مدام و تفاوت مخلوقات از جمله انسان را حل کرد.

نویسنده آخرین فصل را به «مسیح‌شناسی» اختصاص داده است. او پس از اینکه مسیح‌شناسی را برای وجود و حیات کلیسا دارای اهمیت اساسی می‌شمارد، با اشاره به جمله‌ای از کتاب مقدس با این مضمون که «نجات تنها در عیسی مسیح یافت می‌شود» می‌گوید مقصود از این جمله انحصارگرایی نیست، بلکه شمول‌گرایی است. پیروان دیگر ادیان هم ممکن است نجات یابند، اما با اینکه عیسی را نمی‌شناسند نجاتشان به واسطه اوست، نه به خاطر دین خودشان. ما نباید از این جمله دست برداریم. رواداری غیر از بی تفاوتی نسبت به حقیقت است. البته باید حقانیت این اعتقاد را اثبات کنیم. پیش فرض این اعتقاد این است که عیسی مسیح، و تنها او، خدای متجسد و پسر خداست که جسم گرفته است. جان هیک به درستی پیش فرض بودن این عبارت را تأیید کرده اما متأسفانه خود این عبارت را نپذیرفته و آن را اسطوره دانسته است. اما ما باید ثابت کنیم که عیسی واقعاً پسر خداست که جسم گرفته است. پانن برگ در ادامه این فصل سعی می‌کند عنوان «پسر خدا» را که یک عنوان

محوری در مسیح شناسی به حساب می آورد، به گونه ای تبیین و تفسیر کند که از یک سو نمادین و اسطوره ای نباشد و از سوی دیگر مشکلات الاهیات مسیحی را به صورتی نظام مند حل کند. در پایان این فصل او با اعتراف به اینکه الاهیات نظام مندی که ارائه می دهد منحصر به فرد نیست و بدیل هایی هم در جهان معاصر دارد، مزیت نظام خود را تئلیشی بودن آن می شمارد، چیزی که نظام های امثال تیلیش به آن توجه نکرده اند.

عبدالرحیم سلیمانی